

ادامه از صفحه اول

در گرماگرم خشم‌های روزمره

...می‌توان آن را با سطح مهارتی مورد نیاز برای هدایت یک جت پیشرفته مقایسه کرد.

ضروری است قبل از ادامه بحث، به توضیح چهار کلمه پرداخت که خیلی از اوقات به اشتباه به‌جای یکدیگر به کار می‌روند: اولین کلمه خشم است. خشم احساسی طبیعی است که در مواجهه با موقعیت‌های ناکام‌کننده، ایجاد می‌شود. به‌عبارت‌دیگر هرگاه در موقعیتی قرار بگیریم که حقی از ما ضایع شده، مورد بی‌احترامی قرار گرفته یا گمان بریم که این اتفاقات افتاده است، سیستم عصبی، براساس نحوه پردازش ما از موقعیت، خشم و شدت و ضعف آن را تعیین می‌کند. کلمه دوم عصبانیت است. وقتی خشم منجر به علائم بدنی (تنبیدگی عضلات، برافروختگی صورت یا گره‌افتادن بین ابرو-ان و ...) و صحبت‌های غیرتوهین‌آمیز همراه با لحن تحکمی شود، عصبانیت ایجاد شده است. مثلا وقتی در تاکسی با صدای بلند با موبایل خود صحبت می‌کنیم، احتمالا یکی از مسافران می‌پاید. مثلا اگر رانندگی وارد خیابان یک‌طرفه شده و خواهد کرد. علائم ذکرشده دال بر آن است که آن فرد از ما عصبانی شده است. کلمه سوم پرخاشگری است. پرخاشگری رفتار حاصل از خشم کنترل‌نشده است که به دو شکل کلامی (مانند صحبت‌های توهین‌آمیز و ناسزا) یا فیزیکی (تغیر دعو-ا و کتک‌کاری) نمود می‌یابد. مثلا اگر رانندگی وارد خیابان یک‌طرفه شده و در تردد رانندگان دیگر اخلال ایجاد کند، منجر به ایجاد رفتارهای پرخاشگرانه‌ای نظیر بوق‌زدن‌های ممتد، ناسزا و چه‌بسا دعو-ا و کتک‌کاری از سوی آنان می‌شود. پیشگیری از پرخاشگری، مهم‌ترین هدف دوره‌های آموزشی مدیریت خشم است. آخرین کلمه خشونت است که رفتارهای پرخاشگرانه‌ای مانند تهدید، ایجاد رعب و وحشت یا تخریب اموال عمومی است که الزاما ناشی از خشم نیست. زورگیری در خیابان رفتار خشونت‌آمیزی است که فرد زورگیر مستقیما نسبت به قربانی احساس خشم نمی‌کند. ازاین‌رو، خشونت در مقایسه با عصبانیت و پرخاشگری عمدتا ماهیتی اجتماعی دارد که ناشی از پدیده‌هایی مانند بی‌کارتی و فقر است. در خصوص واژه خشم، در ادبیات پژوهشی به دو نوع خشم اشاره می‌شود؛ اولی خشم وضعیتی (state anger) نام دارد که منظور خشمی است که به شکلی گذرا در موقعیت‌های خشم‌برانگیز ایجاد می‌شود، دومی خشم خصیصه‌ای (trait anger) است که منظور خشم ناشی از خصوصیات شخصیتی است که باعث می‌شود این دسته از افراد در موقعیت‌های جزئی نیز عصبانی شده یا پرخاشگرانه رفتار کنند. معمولا خشم‌های موقعیتی منجر به گفت‌وگو و یافتن راه‌حل در موقعیت‌های خشم‌برانگیز می‌شود ولی خشم‌های خصیصه‌ای منازعه و تعارض بین افراد را به دنبال دارد. ضمن اینکه دسته‌ای از پژوهش‌ها مشخص کرده‌اند که خشم خصیصه‌ای پیامدهای جسمانی مانند اختلالات قلبی-عروقی را به دنبال دارد. با وجود پرسش‌نامه‌های جهانی معتبر در این حوزه، یافته‌هایی در دسترس نیست که به آمار تفکیکی خشم‌های موقعیتی یا خصیصه‌ای در کشور پرداخته باشند؛ به این معنی که نمی‌دانیم از بین پرخاشگرانی‌های روزانه ما ایرانیان نسبت به مهدیکر چند درصد آن ناشی از خشم موقعیتی و چند درصد خشم خصیصه‌ای است ولی واضح است که در کنار ضعف جدی افراد در مدیریت خشم (که ناشی از نپرداختن به سواد سلامت روان در دوران آموزش عمومی است) و افزایش عوامل اجتماعی خشم‌برانگیز، شرایطی ایجاد شده است که آمار خشم خصیصه‌ای و موقعیتی افزایش یافته است. گرچه همیشه باید احتیاط‌های لازم را در مورد نظرسنجی‌ها درنظر قرار بگیریم، ولی با پاسخ مثبت ۳۳درصد از ما ایرانیان به این پرسش مؤسسه گالوپ (۲۰۱۸) که «آیا به طول بسیاری از ساعته‌های روز گذشته، خشم را احساس کردید؟»، قاعدتا رنگ و رویت به صدا درآمده است که امید می‌رود مدیران مرتبط، با اخذ راهبردهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت هرچه سریع‌تر درصدد کاهش پیامدهای ناشی از خشم‌های روزمره ب‌آیند. اینکه ایران ما در بین پنج کشوری است که در آنها بیشترین میزان خشم در طول روز تجربه می‌شود، هزینه‌های سنگینی را به کشور تحمیل کرده و در صورت اجرایی‌نشدن سیاست‌گذاری‌های لازم، این هزینه‌ها قطعا افزایش خواهد یافت.درباره عوامل اجتماعی روشن است که مجموعه‌ای از عوامل بر آستانه تحمل افراد در موقعیت‌های خشم‌برانگیز تأثیر می‌گذارد؛ عوامل محیطی، اقتصادی و فرهنگی مهم‌ترین عوامل هستند که به‌روشنی بر آستانه تحمل افراد تأثیر می‌گذارند. عوامل محیطی نظیر گرما، یزرگردش، خشک‌سالی و... می‌توانند منجر به تحریک‌پذیری افراد در موقعیت‌های اجتماعی شوند. چنانچه در سبب پزشکی قانونی، آمار ضرب‌و‌جرح و قتل به تفکیک فصل وجود داشت، می‌شد به‌روشنی نشان داد که در تابستان و سال‌هایی که دمای تابستان از سال‌های قبل گرم‌تر می‌شود، رفتارهای پرخاشگرانه مردم نیز بیشتر می‌شود. به عنوان یک راه‌حل ساختاری، موظف‌کردن وسایل نقلیه عمومی به داشتن کولم و روشن‌کردن آن در روزهای گرم (ضمن اینکه در این روزها درصدی به کرایه‌ها افزوده شود)، راهکاری است که بالاترین آستانه تحمل شهروندان و کاهش تنش‌های پرخاشگرانه را به دنبال خواهد داشت. عوامل اقتصادی نظیر تورم، کاهش قدرت خرید و افزایش هزینه‌های جاری زندگی موجب می‌شوند توان روان‌شناختی افراد عمدتا صرف مسئله‌گشایی این دست مسائل شود.

ادامه درصفحه ۱۳

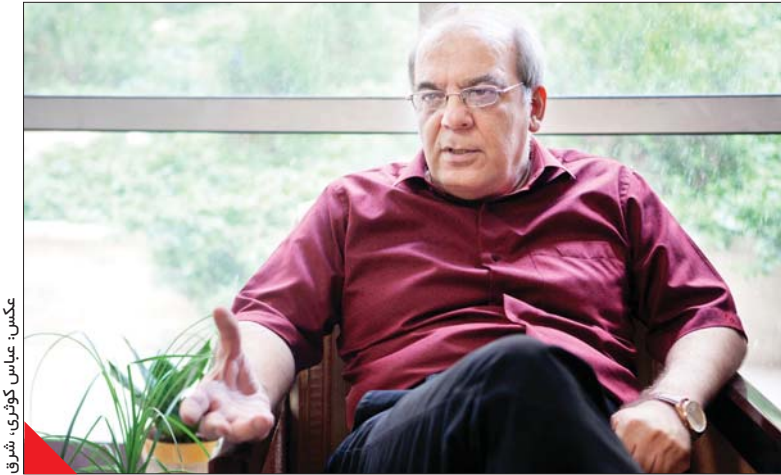
ادامه از صفحه اول

رکن دوم اصلاحات رضاشاهی

رکن آن، مدیران کارآزموده درون کابینه همچون علی‌اکبر داور، عبدالحسین خان تیمورتاش و فیروز میرزا بودند که رضاشاه آنها را تحمل نکرد. گویا اصلاحات در هر دوره از اصلاحات خیری ندیدند. فیروز میرزا، وزیر دارایی اعدام شد. تیمورتاش، وزیر دربار در زندان سکنه کرد. دولت رضاشاه و محمدرضاشاه در اصلاحات سخت تا حدودی موفق بودند اما آنجا که قدم به اصلاحات اجتماعی می‌گذارند یعنی اصلاحات نرم، ناکام می‌مانند و اغراق‌آمیز نیست اگر بگوییم دو پادشاه پهلوی قربانی اصلاحات اجتماعی شده‌اند. درواقع آنها با نادیده‌گرفتن مسائل بنیادین اجتماع از جمله سنت، دین و عرف جامعه، به‌لحاظ معرفتی درک درستی از این مفاهیم نداشتند و قربانی اصلاحات شدند. مثلا ایجاد دایره تنویر افکار عامه که رضاشاه در اواخر سال ۱۳۱۰ در وزارت آموزش و پرورش بنیان گذاشت. این دایره وظیفه داشت مردم را با دستاوردهای دولت آشنا کند، حمایت عمومی را برای دولت کسب کرده و غرور و آگاهی ملی را برانگیزد و در یک کلام، سکولاریسم، ناسیونالیسم و عظمت شاهنشاهی را نهاده‌اند کند. دولت محمدرضاشاه نیز از این نوع تلاش‌ها، فراوان داشت. در حقیقت دولت‌ها تلاش کردند از طریق اصلاحات اجتماعی مانع «رویداد» در امر سیاسی شوند که دست بر قضا همین اصلاحات اجتماعی و تصمیمات نابهنگام دولت‌های سلطنتی آتش انقلاب را شعله‌ور کرد. شما به‌عنوان جامعه‌شناس و مهم‌تر از آن فعال اصلاح‌طلب، سازوکار برخورد با جامعه را چگونه ارزیابی می‌کنید و به نظراتان تصمیمات بهنگام و نابهنگام از سوی دولت‌ها و اصلاح‌طلبان در به‌وقوع‌پیوستن تنش‌های اجتماعی چه نقشی داشته؟ ارزیابی شما از دوم خرداد و تحولات اجتماعی بعد از آن از جمله ۸۸ و حوادث دی‌ماه ۹۶ چیست؟

به موضوع مهمی اشاره کردید. سعی می‌کنم در دو قسمت جواب سؤال شما را بدهم. برای نمونه در مورد رضاشاه و محمدرضاشاه خدمات مهمی را می‌بینم. دولت مدرن را رضاشاه به شکلی ایجاد کرد (شاید دولت مدرن درست نباشد، بهتر است بگوییم حکومت یا قدرت مدرن زیرا مفهوم دولت متفاوت است) و پسرش آن مسیر را ادامه داد. اولی، حکومتش با اشغال نظامی خارجی به باد رفت و حکومت پسرش هم با انقلاب مواجه شد. دلیل هر دو آنها مسئله بسیار کلیدی‌ای است. برخی گمان می‌کنند که جامعه مثل یک تابلو است که نقاش می‌تواند آن را هر طور خواست متناسب با تصورش نقاشی کند و بعد آن را روی دیوار نصب کند. درحالی‌که اساسا جامعه این‌طور نیست و به‌هیچ‌وجه این ویژگی را ندارد. درواقع جامعه مومی نیست که در دست حاکم باشد تا به هر شکلی بخواهند آن را دربیارند. جامعه در واقع بسیار متصلب است و به این راحتی نیست که یک دفعه رضاشاه تصمیم بگیرد حجاب را بردارد و یا با تغییر کلاه مملکت را مدرن کند. به‌همین‌دلیل است که رضاشاه علی‌رغم اینکه همراهانی داشت که به او خدمت کردند و موجب پیشرفت جامعه شدند و نهادهای جدید را ایجاد کردند، ولی چون رضاشاه همه را حول محور خودش می‌دید و یک نوع استبداد عجیبی را پایه‌ریزی کرد، اکثرا آنها را حذف کرد، یک عده هم خودشان کنار رفتند اما آن رژیم نهایتا با تصمیم ناخردانه‌ای که در جنگ جهانی دوم گرفت، خودش را با سقوط و فروپاشی و اشغال ایران مواجه کرد. در یکی از جلسات شورای جنگ آن زمان تنها یک نفر جرئت کرد جلوی رضاشاه توضیح دهد که سیاست ما در جنگ جهانی دوم و نزدیکی با آلمان درست نیست، او سرتپ رزم‌آرا بود که بعدا نخست‌وزیر و نهایتا ترور شد. البته کسی حرف او را گوش نداد، به این دلیل که اساسا امکان این وجود نداشت تا مردم با نخبگان مشارکت داشته باشند. اگر ساختار حکومت رضاشاه مبتنی بر این بود که خودش با مشارکت مجموعه‌ای از نخبگان و مردم مملکت را اداره کند، کاری که در ترکیه رخ داد، نه بسیاری از تکنوکرات‌ها گشته یا حذف می‌شدند و نه حتی با بحران جنگ جهانی دوم روبه‌رو می‌شدیم. چه‌بسا منفعی هم از جنگ جهانی دوم می‌بردیم؛ اما داشتن ذهنیت ستبد، دیکتاتور و خودمحمور و نیز دیگران را هیچ‌فرض‌کردن و در نهایت ترس از وجود دیگران، منجر شد که فردی مانند رضاشاه چنان شود که کسی جرئت نداشته باشد جلوی او حرف بزند. ولی به‌محض آمدن یک نیروی خارجی، او دست‌هایش را بالا برد و مثل پسرش همان می‌شد و این‌اندازند تا بعدا هم غصه دیکت و سوار او از فقدان یک جایگاه انعطاف‌پذیر تصمیم‌گیری است. مردم در قالب نهادهای مدنی همیشه یک جایگاه انعطاف‌پذیر هستند. در کشورهای غربی و به‌طور مشخص ایالات متحده، هیچ‌گاه نخواهید دید یک رئیس‌جمهور ۷۰درصد آرا را کسب کند و دیگری ۳۰ درصد. همیشه حدود ۵۰، ۴۰ درصد هستند. آنجا به‌محض اینکه اکثریتی شکل می‌گیرد که راهش مورد تأیید مردم و درست است، اقلیت به‌سرعت خودش را با آن تطبیق داده و به آن نزدیک می‌شود و بخشی از آرا می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد فاصله‌اش زیاد شود. حال اگر این اکثریت راه‌های نادرستی را پیش بگیرد، بلافاصله بخشی از افرادش ریزش کرده و اقلیت از آن استفاده می‌کند و اکثریت می‌شوند؛ بنابراین تفاوت‌ها در همان مرز چهار، پنج درصد می‌ماند و اجازه نمی‌دهند جامعه به‌صورتی باشد که ۸۰ درصد یک طرف باشند و ۲۰ درصد طرف دیگر. این اتفاق تا حدی تصمیمات را انعطاف‌پذیر می‌کند و اجازه نمی‌دهد ساختارهای قدرت هر نوع رفتار و تصمیمی را انجام دهند. زیرا فوری هزینه‌هایش به جامعه منتقل می‌شود و مردم تغییر موضع می‌دهند. اگر فرایند دموکراتیک و رأی‌گیری هم باشد، تغییر موضع مردم بلافاصله در ساخت قدرت بازتاب پیدا می‌کند و تصمیمات را تغییر می‌دهد. اما اگر این اتفاق نیفتد یا بخش‌هایی از تصمیمات خارج از حوزه عمومی و فرایند مشارکت و نهادهای اجتماعی ضعیف می‌مانند، در نتیجه سرعت رفتارهایی از خود بروز می‌دهند که برای

سیاست



اکنون چه باید کرد؟

حکام عجیب‌وغریب است. شاید شاه صادقانه فکر می‌کرد در حال خدمت به مردم است اما عَلم به‌درستی به او می‌گفت که هیچ‌کدام از اینها در جامعه مشارکت ندارند. عین گوسفند نیستند که شما جلویشان علف بریزید و خوشحال شوند. جامعه مدرن، مشارکت‌جو و مشارکت‌طلب است، مشکلات و مسئولیتش را متوجه خودش می‌کند و خودش در راستای حل آنها گام برمی‌دارد و در مواجهه با بحران‌های کوچک از آنها عبور می‌کند. این جامعه شاید دستاوردهایش لاک‌پشتی باشد اما در نهایت این دستاوردها تداوم دارد. شما ترکیه را با ایران مقایسه کنید؛ دستاوردهای ترکیه کمابیش در همه دوره‌ها وجود داشته‌تد طبعاً در بسیاری از مقاطع به‌اندازه ایران نبوده اما بازگشت از این دستاوردها با وجود نداشته یا بسیار موقتی و اندک بوده است ولی در ایران بازگشت‌ها هم شدید بوده است. بنابراین مشکل آن رژیم، مشکل نداشتن مشارکت بود.

بعد از دوم خرداد حزب مشارکت تأسیس شد که پیشنهاد اسم این حزب را بنده دادم؛ براساس این تحلیل که مشکل ما این نیست که این کار را بکنیم یا آن کار، دوره آقای هاشمی هم کارهای خوبی انجام شد اما چون باز هم مبتنی بر فلسفه‌ای غیرمشارکتی بود که جامعه را اگرگاه بزرگ می‌دیدند که خودشان پیامتکار یا سرکارگر هستند و اداره‌اش می‌کنند، درنتیجه این مشکل ایجاد می‌شد. ولی خوشبختانه بعد از انقلاب ظرفیت‌های زیادی آزاد شده بود و به‌راحتی نمی‌شد آنها را به پستو برد، جامعه حضور داشت و توانست از طریق انتخابات خودش را بازسازی کرده و بروز دهد. به‌همین‌دلیل است که بعد از دوم خرداد وقتی پیشنهاد تشکیل حزب شد، پیشنهاد مشارکت را به‌عنوان محور و راهبرد اصلی حزب دادم و اینکه هدف اصلی ما این نیست که بگوییم این کار انجام شود یا آن کار، هدف اصلی این است که یک نوع خدمشی مشارکت‌جویانه را پیش بگیریم. مشارکت، پایه اصلی اصلاح‌طلبی است و اگر شما می‌بینید جایی تصمیماتی گرفته می‌شود که این تصمیمات نابهنگام است و مدام بر آنها اصرار می‌شود، به این دلیل است که ساختارهای غیرمشارکتی وجود دارد. چنانچه جمع وسیعی در عرصه جامعه حضور داشته باشند و مشارکت از نوع مدنی باشد، اینکه کمتر زیر بار ریسک می‌روند و راحت‌تر تغییر عقیده خواهند داد و به منافع و مصالحشان دقت می‌کنند. به‌عنوان نمونه اگر یک جامعه صد نفر داشته باشد، ۵۱ نفر طرفدار یک خط مشی و ۴۹ نفر طرفدار خط مشی دیگری باشند، سیاست‌های اتحادی همسو با سیاست‌هایی می‌شود که اکثریت می‌خواهند اما نکته اینجاست که این سیاست‌ها به‌محض اینکه دچار مشکل می‌شود کافی است دو درصد جناح اکثریت ریزش پیدا کند و به سمت اقلیت بروند و تصمیمات نادرست شود. اگر دموکراسی و مشارکت وجود داشته باشد، بلافاصله اقلیت تبدیل به اکثریت می‌شوند و جلوی سیاست‌های نابهنگام را می‌گیرند. فرض کنید چنین فرایندی نباشد و افراد نتوانند در یک نظام مشارکتی حضور داشته باشند و مجموعه‌ای از مردم یا کتشرگان به اکثریت تبدیل شوند، طرفی که تصمیم گرفته، خودش باید تصمیمش را تغییر دهد؛ اما تغییر نمی‌دهد، زیرا این کار به منزله شکست تلقی می‌شود و تصمیمش را ادامه می‌دهد به این امید که حل شود، اما این امید همیشه واهی است و اوضاع بدتر و بدتر می‌شود. بنابراین مشکل فقدان مشارکت در نهایت خود را در قالب تصمیم‌گیری‌های نابهنگام و نادرست نشان می‌دهد و اصرار بر این تصمیمات نادرست ناشی از فقدان یک جایگاه انعطاف‌پذیر تصمیم‌گیری است. مردم در قالب نهادهای مدنی همیشه یک جایگاه انعطاف‌پذیر هستند. در کشورهای غربی و به‌طور مشخص ایالات متحده، هیچ‌گاه نخواهید دید یک رئیس‌جمهور ۷۰درصد آرا را کسب کند و دیگری ۳۰ درصد. همیشه حدود ۵۰، ۴۰ درصد هستند. آنجا به‌محض اینکه اکثریتی شکل می‌گیرد که راهش مورد تأیید مردم و درست است، اقلیت به‌سرعت خودش را با آن تطبیق داده و به آن نزدیک می‌شود و بخشی از آرا می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد فاصله‌اش زیاد شود. حال اگر این اکثریت راه‌های نادرستی را پیش بگیرد، بلافاصله بخشی از افرادش ریزش کرده و اقلیت از آن استفاده می‌کند و اکثریت می‌شوند؛ بنابراین تفاوت‌ها در همان مرز چهار، پنج درصد می‌ماند و اجازه نمی‌دهند جامعه به‌صورتی باشد که ۸۰ درصد یک طرف باشند و ۲۰ درصد طرف دیگر. این اتفاق تا حدی تصمیمات را انعطاف‌پذیر می‌کند و اجازه نمی‌دهد ساختارهای قدرت هر نوع رفتار و تصمیمی را انجام دهند. زیرا فوری هزینه‌هایش به جامعه منتقل می‌شود و مردم تغییر موضع می‌دهند. اگر فرایند دموکراتیک و رأی‌گیری هم باشد، تغییر موضع مردم بلافاصله در ساخت قدرت بازتاب پیدا می‌کند و تصمیمات را تغییر می‌دهد. اما اگر این اتفاق نیفتد یا بخش‌هایی از تصمیمات خارج از حوزه عمومی و فرایند مشارکت و نهادهای اجتماعی ضعیف می‌مانند، در نتیجه سرعت رفتارهایی از خود بروز می‌دهند که برای

ویژگی در مشارکت ایران که تا‌به‌حال داشته‌ایم، به‌طور مناسب شکل نگرفته است؛ یعنی مشارکت‌مان یا مبتنی بر اقدامات و به‌رسمیت‌شناختن دیگران نبوده یا مبتنی بر نهادهای مدنی نبوده و بیشتر به شکل توده‌ای و پوپولیستی انجام شده است. اگر این دو ویژگی نباشد، عوارضی که اشاره کردید مشارکت ایجاد می‌کند. درهرحال وقتی از مشارکت دفاع می‌کنیم به این معنی نیست که بهترین تصمیمات از طریق مشارکت گرفته می‌شود بلکه مقصود این است که مردم مسئولیت‌پذیر می‌شوند و اگر تصمیماتشان اشتباه باشد سعی می‌کنند جبران کرده و به‌عنوان تجربه ملی‌شان یا آن تعامل کنند و پیشرفت اجتماعی از این طریق شکل می‌گیرد. اما اگر مشارکت نباشد، بهترین تصمیمات به‌محض اینکه با مشکل مواجه می‌شوند حمایت مردم را از دست می‌دهند و مردم ضد آن تصمیم می‌شوند و اتفاقاتی که در پرسش‌های قبلی مطرح کردید را شاهد خواهیم بود. اما اینکه چرا مرز منافع و امنیت ملی با سیاست داخلی مشخص نیست، به‌دلیل به‌رسمیت‌شناختن است. ما هنوز ما نشده‌ایم، من و شما ممکن است دو نگاه کاملاً متفاوت در سیاست داخلی داشته باشیم اما به‌عنوان یک ایرانی و هم‌وطن می‌توانیم منافع مشترکی داشته باشیم و از مؤلفه‌های مشترکی هم حمایت کنیم. چرا نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم، زیرا مؤلفه تبدیل به ما نشده‌ایم، ما براساس رقابت مسالمت‌آمیز رفتار نمی‌کنیم. هرکدام از ما می‌خواهیم دیگری را حذف کنیم و برای حذف‌نشدن کلی‌کوشش می‌کنیم تا از همه ابزارها از جمله سیاست خارجی استفاده و رقیب را از صحنه حذف کنیم. ریشه مشکل اینجاست. اینکه در خاورمیانه حکومت سیاست‌هایی را پیگیری می‌کند که بخش‌های زیادی از مردم از آن پیروی نمی‌کنند، به‌دلیل این است که دولت یا حکومت می‌گوید من مرجع دفاع از منافع ملی هستم اما منافع ملی باید مبتنی بر وحدت داخلی باشد. منافع ملی چیزی نیست که چند نفر به آن برسند. منافع ملی چیزی است که کل جامعه باید از طریق مذاکره‌گانش به این برسد. اما چون چنین چیزی در داخل وجود ندارد، حکومت هر تصمیمی بگیرد بخش‌هایی با آن مخالفت می‌کنند. این مشکل در زمان شاه هم وجود داشت و تا وقتی مسئله سیاست در داخل حل نشود کمابیش با این بحران مواجه هستیم.

ک دولت‌های انقلابی بربنی‌ای مشارکت پوپولیستی کارهایشان را پیش می‌برند و این نوع مشارکت برایشان نوعی استراتژی است. همواره در جامعه وضعیت‌های استثنائی اعلام می‌شود و در وضعیت استثنائی ناگزیر تصمیماتی گرفته می‌شود اما «تصمیم‌سازی» نمی‌شود. تصمیم گرفته‌شده بیش از نیاز به مشارکت، به تأیید نیاز دارد. مردم اینجا تنها مُهرِ پای ورقه هستند. درست یا غلط بودن چندان مطرح نیست. وضعیت‌ها تصمیم‌ها را رقم زده‌اند. برخلاف تصمیم‌سازی که با محاسبه و تداوم همراه است و در این روند شاید نیاز جدی به تأیید مردم به‌معنای پوپولیستی آن وجود نداشته باشد. در شرایط خاص، جانچ‌ها در کنار دولت وظیفه قطع مردم را بر دوش دارند. آن‌تاکوینیست‌ها بین دو طیف اصولگرا و اصلاح‌طلب وجود داشت موجب می‌شد این افق به سهولت صورت گیرد، اما بعد از حوادث دی‌ماه ۹۶ شده و به تأکید بدل شود. ابزار این جابه‌جایی نیز جامعه مدنی، احزاب و به‌قول شما به‌رسمیت‌شناختن دیگران است. نکته مهم این است که ادامه وضعیت کنونی هر روز دشوارتر می‌شود. درباره ویژگی‌های تصمیم‌سازی یعنی ساختن یک تصمیم و تصمیم‌گیری بگویید و اینکه نقش اصلاح‌طلبان در کدام‌یک برتر است. بوده است، اما تفکک این مصداق تصمیم‌بخش مردم رسانه‌ها و منبع آن مردم سرگردان می‌مانند و قادر به تفکیک بین منافع و امنیت ملی و مسائل منافع و خود نباشند، برخی از مردم مسائل منطقه‌ای و حضور در خاورمیانه را مغایر با منافع خود می‌بینند درصورتی‌که الزاماً این‌گونه نیست و دلیل این سردرگمی شاید این باشد که تعریف درستی از مشارکت و چگونگی مشارکت مردم وجود ندارد. مردم چه می‌توانند باید مشارکت کنند و چه‌موقع این مشارکت از طریق اعتماد به کسانی که آنان انتخاب کرده‌اند، صورت خواهد گرفت. شما خوب می‌دانید که اصلاح‌طلبان در این زمینه یعنی شفاف‌نبودن مرز بین منافع ملی و منافع سیاسی و جناحی آسیب‌بسیاری دیده‌اند و ازاین‌رو در مواردی توانسته‌اند موضوع صریح و قابل قبولی داشته باشند.

به‌گمانم بحث دارد به جای خوبی می‌رسد. وقتی می‌گوییم مشارکت مسئله کلیدی است، دو نکته را باید در موردش اضافه کنیم؛ اول اینکه مشارکت باید همراه با به‌رسمیت‌شناختن دیگری و رقابت باشد. مشارکت اول انقلاب درواقع مترادف با به‌رسمیت‌شناختن دیگری نبود. مشارکتی مبتنی بر ستیز از سوی هر دو طرف بود و به‌همین‌دلیل درگیری بیششان بود اما درون ساخت قدرت مشارکت به‌طور نسبی برقرار بود، یعنی نیروهای که طرفدار ساخت قدرت بودند مشارکت موردنظرشان را نداشتند به‌همین‌دلیل هم نتایج آن دوره باوجود سختی‌های بیشتر قابل‌دفاع‌تر است و شاید تداوم بیشتری هم پیدا کند تا نتایجی که براساس تصمیمات فردی به وجود می‌آید. اما نکته دیگر مشارکت این است که به تاسی که جامعه پیشرفت می‌کند مشارکت پوپولیستی و توده‌ای به مشارکت مدنی تبدیل می‌شود. مردم که نمی‌توانند صبح تا شب پیگیر مسائل سیاسی باشند یا تصمیم بگیرند، این غیرممکن است. این نوع حضور و مشارکت را درواقع مردم از طریق احزاب، نهادهای مدنی و مطبوعات و مجموعه نهادهایی که می‌توانند آنها را متشکل کند، پیش می‌برند. ممکن است حزبی را من و شما قبول نداشته باشیم، در مجموع دفاع می‌کنیم و آنها هم سعی می‌کنند به‌صورت حرفه‌ای‌تر سیاست را مطرح کرده و پیش ببرند و از این طریق در عرصه سیاست مشارکت می‌کنند. متأسفانه این دو

ادامه در صفحه ۶

خبر

محمدجواد فتحی از تشکیل کمیسیون مشترک «حفظ کرامت آسیب‌دیدگان اجتماعی» خبرداد قانونی برای ساماندهی وضعیت آسیب‌های اجتماعی

● شرق: قانونی برای ساماندهی وضعیت آسیب‌دیدگان اجتماعی؛ یکی از مهم‌ترین طرح‌های بهارستان، ممکن است چهار ماه دیگر به صحن برسد. این را محمدجواد فتحی، عضو کمیسیون حقوقی و رئیس کمیسیون مشترکی می‌گوید که برای تدوین همین قانون ایجاد شده؛ کمیسیونی ۲۳ نفره که «حفظ کرامت آسیب‌دیدگان اجتماعی» نام دارد. به گفته فتحی، بیش از تشکیل این کمیسیون طرحی برای ساماندهی وضعیت آسیب‌دیدگان با ۲۲ ماده تقدیم هیئت‌رئیس شده بود. هیئت‌رئیس مجلس اما تصمیم گرفت که کمیسیونی ۲۳ نفره متشکل از اعضای چند کمیسیون تخصصی ایجاد شود تا طرحی جامع روانه صحن مجلس شود. آسیب‌های اجتماعی از کودکان کار و افراد بی‌هویت تا پدیده حاشیه‌نشینی را دربر می‌گیرد. فتحی درباره دلایل تلاش برای ساماندهی به این وضعیت می‌گوید: «آسیب‌های اجتماعی یکی از معضلات نظام و از مشکلات اساسی است که مردم با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کنند. دایره این آسیب‌ها هم روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود و توسعه پیدا می‌کند. من آماری دیدم که از وجود چهار هزار و ۷۰۰ کودک زباله‌گرد در تهران حکایت داشت. ای‌کاش که آمار درستی نباشد. معتادان متجاهر، کودکان کار، بی‌هویت‌ها و دیگر موارد از جمله این آسیب‌هاست. مهم‌ترین این آسیب‌ها نیز حاشیه‌نشینی است». او از روند تشکیل این کمیسیون می‌گوید: «بعد از اینکه فراکسیون آسیب‌های اجتماعی را در مجلس دهم ایجاد کردیم متوجه شدیم که نهادهای متولی رسیدگی به این آسیب‌ها متعدد و متکثر هستند. درعین‌حال هیچ‌کدام از این نهادهای پاسخ‌گو نیستند. همه جزئی از مسئولیت را دارند و سهمی هم از بودجه دارند، ولی هیچ‌کدام مسئولیت تام و قاطعی را قبول نمی‌کنند». همین سبب می‌شود که طرحی ۲۲ماده‌ای برای ساماندهی وضعیت آسیب‌های اجتماعی ارائه شود؛ طرحی که آن هم «حفظ کرامت آسیب‌دیدگان اجتماعی» نام دارد. فتحی می‌گوید: «وقتی این طرح را به مجلس دادیم هیئت‌رئیس کمیسیون مشترکی ایجاد کرد. ۲۳ نفر از بین کمیسیون‌ها انتخاب شدند تا طرح را نهایی و به صحن مجلس تقدیم کنند». حالا این کمیسیون ۲۳ نفره باید یکی از مهم‌ترین اقدامات مجلس را پیش ببرد. فتحی اصول اساسی قانون جامعی را که بتواند تغییری در وضعیت نابهنجار آسیب‌های اجتماعی ایجاد کند این‌طور توضیح می‌دهد: «ابتدا باید تعریف مشخصی از آسیب‌های اجتماعی داشت. سپس باید دستگاه‌های متولی تعریف شوند، حدود وظایف و اختیارات هرکدام باید تعیین شود. از سوی دیگر نقش نهادهای مردم‌نهاد نیز باید دیده شود تا در نهایت قانون جامعی تدوین شود که بتوان گفت متولی هرکدام از آسیب‌ها به نهادهای است و بودجه باید چطور تقسیم شود و در آخر باید نتیجه مطلوب را از کدام دستگاه و نهاد انتظار داشت». رئیس کمیسیون از همه شخصیت‌های حقیقی و حقوقی که در این حوزه دغدغه دارند هم دعوت به همکاری می‌کند؛ «این طرح برای تکمیل‌شدن به همکاری دانشمندان حوزه‌ی و دانشگاهی که در این زمینه دغدغه دارند و تمام نهادهایی که متولی بخش جزئی یا عمده این آسیب‌ها هستند، نیاز دارد. به نظرات وزارت کشور، کار و رفاه، آموزش‌وپرورش، دادگستری، معاونت پیشگیری قوه قضائیه و همه نهادهای مرتبط دیگر نیاز داریم. اگر هر شخص حقیقی دیگر هم اعم از استادان جامعه‌شناس، جرم‌شناس، مردم‌شناس و دیگر دانشمندان مطلبی قابل طرح دارند، ما در کمیسیون مشترک استقبال می‌کنیم».

درگیری رزمندگان قرارگاه حمزه با یک تیم تروریستی ضدانقلاب

● سپاه‌نیوز: روابطعمومی قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) از درگیری میان رزمندگان این قرارگاه با یک تیم تروریستی ضدانقلاب در منطقه عمومی چالدران در آذربایجان‌غربی خبر داد. در این اطلاعیه آمده است: شامگاه یکشنبه یک تیم تروریستی ضد انقلاب وابسته به استخبار جهانی، که قصد نفوذ به داخل مرزهای کشورمان را داشت، در منطقه عمومی چالدران در استان آذربایجان‌غربی در تور اطلاعاتی رزمندگان قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) نیروی زمینی سپاه قرار گرفت. بنا بر این گزارش: در درگیری میان این تیم تروریستی با رزمندگان شجاع و دلاور قرارگاه

حمزه سیدالشهدا(ع) یک نفر از تروریست‌ها به هلاکت رسید، دو نفر زخمی و یک نفر دیگر نیز توسط رزمندگان قرارگاه کشتگر شد. در این

درگیری مقادیر قابل‌توجهی سلاح، تجهیزات، مهمات و سیستم‌های ارتباطی از تروریست‌ها کشف و ضبط گردید. همچنین در این درگیری دو نفر از رزمندگان قرارگاه با جراحات سطحی

مواجه شدند.